

Tess  
of the  
d'urbervilles

تس  
باگرمه پرویلز

www.ketab.ir

توماس هاردی

مترجم : محمد صادق شریعتی

از سری کتاب های دو زبانه انتشارات گویش نو

west, clare

سرشناسه: وست کلر

عنوان و نام پدید آورنده: tess of the d'urbervilles/retold by clare west

مشخصات نشر: تهران: گویش نو، ۱۳۹۵. م ۲۰۱۷

مشخصات ظاهری: ۲۱۴ص

فروست: oxford bookworms library classics/series editor jennefer bassett, stage 6

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: انگلیسی

یادداشت: کتاب حاضر با عنوان (تس دوربرویل) به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

یادداشت: افست از روی چاپ دانشگاه آکسفورد: ۲۰۰۸ م.

آوانویسی عنوان: تس او دوربرویلز

موضوع: زبان انگلیسی -- کتاب های قرائت (دانشگاهی).

موضوع: english language -- readers college

موضوع: زبان انگلیسی -- راهنمای آموزشی (عالی)

موضوع: study and teaching (higher -- english language)

شناسه: هارپ، تامس، ۱۸۴۰-۱۹۲۸ م. تس دوربرویل

رده بندی کنگره: ۵۸۰/۱۲۲ pe

رده بندی دیویی: ۴۲۸/۶۴

شماره کتابشناسی ملی: ۴۵۴۶۶۶۹

انتشارات گویش نو

Tess of the d'urbervilles تس، باکره دوربرویلز

نوشته: توماس هاردی

برگردان: محمدصادق شریعتی

نوبت چاپ: دوم ۱۴۰۳

صفحه آرای: مهشید میرزایی

قیمت: ۱۷۰۰۰۰ تومان

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

شابک: ۵-۳۹-۶۳۸۲-۶۰۰-۹۷۸

آدرس: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان وحید نظری شرقی پلاک ۶۱، واحد B۱۲

تلفن: ۰۲۱۶۶۹۵۶۰۴۹-۵۰

مرکز پخش: انتشارات مهدیس تلفن ۰۲۱۶۶۴۷۶۵۷۶-۸



انتشارات گویش نو

## سخن ناشر

فراگیری زبان یک مهارت است که همچون دیگر مهارت‌ها در اثر تکرار، در محیط مناسب شکل می‌گیرد. گذشتگان یادگیری زبان دوم را از طریق حافظه‌سپاری بدون دریافت مفاهیم کاربردی کلمات و جملات و به دور از زبان مادری، امکان‌پذیر می‌دانستند، که به تجربه به اثبات رسیده است، فراگیری زبان دوم در کنار زبان مادری، از طریق هم‌ارزش و هماهنگ شدن کلمات و جملات مفاهیم بهتر قابل دریافت، و در زمان کمتری فراگرفته می‌شود. نوشته‌ها و جملات مقابله‌ای و دو زبانه، به نوعی به کارگیری زبان جدید در کنار زبان اول است که به علاقه‌مندان در حیطه یادگیری مفاهیم جدید کمک شایانی می‌نماید. این انتشارات تلاش دارد این وظیفه را از طریق نشر آثار نویسندگان بزرگ به صورت دو زبانه انجام دهد، تا علاوه بر آشنایی خوانندگان با بهترین آثار ادبی جهان؛ کمکی در پیشبرد فراگیری زبان دوم نموده باشد. همچنین در حیطه بهبود و اصلاح، پذیرای پیشنهاد و انتقادات شما خواهیم بود.

شجاعی

---

## Contents

---

introduction	5
Maiden No More	40
A New Life	64
The Result	94
The Woman Pays	126
A Change man	162
The End	187

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)

## Introduction

First published in 1891, this book is still one of the most sensitive stories we have about the feelings of a young woman. It is a very sad book: a young girl's life is slowly, but surely, destroyed not by her enemies, but by the people who say they love her. What kind of love is this that destroys the thing it loves?

این کتاب در سال ۱۸۹۱ منتشر شد، این کتاب هنوز یکی از احساساتی ترین داستانهایی است که در مورد احساسات یک زن تاکنون منتشر شده است. این کتاب بسیار غم انگیزی است: زندگی یک دختر جوان کاملاً نابود می شود نه بوسیله دشمنانش که بوسیله کسانی که مدعی دوست داشتن او هستند. چگونه عشقی می تواند باشد که زندگی کسی که عاشق هستید را نابود کند. The sadness lies in watching the mistakes happen and being unable to stop them. Tess is a girl who overflows with happiness. Her life could be so happy - but the right man hesitates, and the wrong man finds her first. Don't let her go! We want to shout, or «Tell him now, before it's too late!»

بسیار غم انگیز است که شاهد دیدن اشتباهاتی باشیم که در حال وقوع است و شما ناتوان از جلوگیری آن هستید. تس دختر است سرشار از شادی است. زندگی او می تواند بسیار شاد باشد اما مرد مناسب تردید می کند، و مرد ناشایست زودتر او را به دست می آورد. «جازه نده او برود» می خواهیم فریاد بزنیم یا «لان به او بگو قبل از اینکه بسیار دیر شود»

But it is already too late: it happened a hundred years ago it happens every day. And we can do nothing but watch as the great world turns, destroys Tess, and turns again ... as if she had never existed.

اما در حال بسیار دیر شده است. این اتفاق صد سال پیش رخ داده است و ما حالا کاری نمی توانیم انجام دهیم بجز تماشا کردن جهانی که پیش می رود، تس نابود می شود و دوباره این اتفاقات تکرار می شود... انگار که او هرگز وجود نداشت.

# One

One evening at the end of May a middle-aged man was walking home from Shaston to the village of Marlott in the Vale of Blackmoor. His legs were thin and weak, and he could not walk in a straight line.

یک شب در پایان ماه مه مرد میانسالی پیاده از شاستون به طرف خانه اش در روستای مارلوت در دره بلک مور می رفت. پاهایش لاغر و ضعیف بودند و او نمی توانست صاف قدم بردارد.

He had an empty egg-basket on his arm, and his hat was old and worn. After a while he passed an elderly parson riding a grey horse.

سبد تخم مرغ روی شانه اش خالی و کلاهش کهنه و پاره پوره بود. کمی بعد از کنار کشیش پیری که بر اسب خاکستری سوار بود گذشت.

'Good night,' said the man with the basket

'Good night,' Sir John said the parson.

مرد سبد به دوش گفت: «عصر بخیر».

کشیش گفت: «عصر بخیر، سرجان».

After another step or two the man stopped and turned round to speak to the parson.

مرد یکی دو قدم برداشت و سپس ایستاد و برگشت تا با کشیش حرف بزند.

Now, sir, last market-day we met on this road at the same time, and I said "Good night" and you answered "Good night, Sir John", as you did just now.'

آقا، در بازار روز دفعه قبل در همین موقع یکدیگر را دیدیم و من «عصر بخیر» گفتم و شما پاسخ دادید «عصر بخیر سرجان» مثل همین حالا.

'I did,' said the parson.

'And once before that, almost a month ago.'

'I may have.'

کشیش گفت «همینطور است»

- و بار دیگر یک ماه قبل از آن.

- ممکن است همینطور باشد.

So why do you call me Sir John, when I am only John Durbeyfield?

- خب، چرا مرا سر جان صدا می‌زنید، در حالیکه من تنها جان دوربی فیلد هستم؟

The parson rode nearer, and after a moment's hesitation, explained:

'It was because I've discovered something of historical interest. I am

Parson Tringham, the historian.

کشیش نزدیک تر آمد، و بعد از کمی تردید توضیح داد: «به خاطر این بود که

یک نکته جالب تاریخی کشف کرده‌ام. من کشیش ترینگام و تاریخ دان هستم.»

Do you really not know, Durbeyfield, that you are a direct

descendant of the ancient and noble family of the d'Urbervilles?

دوربی فیلد واقعاً نمی‌دانی که تو از فرزندان بلا فصل خانواده قدیمی و شریف

دوربرویل هستی؟

They descended from Sir Pagan d'Urberville, who came from

Normandy with William the Conqueror in 1066.'

آنها از سر پاگان دوربرویل که او خود از ویلیام فاتح نورمانده در ۱۰۶۶ بجامانده است.

'Never heard that before, sir!'

- آقا، قبلاً این را نشنیده بودم!

'Well, it's true. Let me see your face. Yes, you have the d'Urberville

nose and chin. D'Urbervilles have owned land and served their King

for hundreds of years. There have been many Sir Johns, and you

could have been Sir John yourself.'

- خب، حقیقت دارد بگذار چهره ات را ببینم. بله شما بینی و چانه دوربرویل دارید.

دوربرویل ها صدها سال زمین دار بوده و به پادشاه خدمت کرده‌اند. سرزانه‌ای

بسیاری بوده و شما خودتان می‌توانستید سر جان باشید.

'Well!' exclaimed the man. 'And how long has this news about me

been known, Parson Tringham?'

مرد پرسید: «خب کشیش ترینگام، چه مدت است این مسئله معلوم شده؟»

'Nobody knows about it at all,' said the parson. 'I just happened to discover it last spring, when I was trying to find out more about the d'Urbervilles and noticed your name in the village.'

کشیش گفت: «کسی نمی داند، من ناگهان در بهار گذشته این را زمانی کشف کردم که سعی می کردم درباره دوربرویل ها بیشتر بدانم و به اسم شما در این روستا برخورددم.»

'I've got an old silver spoon, and an old seal too at home,' said the man, wondering. 'So where do we d'Urbervilles live now, parson?'  
مرد شگفت زده گفت: «من یک قاشق نقره قدیمی و همچنین یک مهر قدیمی در خانه دارم. کشیش، پس دوربرویل ها حالا کجا زندگی میکنند؟»

'You don't live anywhere. You have died, as a noble family.'

'That's bad. So where do we lie?'

- شما جایی زندگی نمی کنید. به عنوان یک خانواده اشرافی مرده اید.

- بد شد پس در جایی که می خواهید؟

'In the churchyard at Kingsbere-sub-Green. And where are our family lands?'

'You haven't any.'

- در حیاط کلیسا در کنیگز بر ساب گرین هیل.

و زمین های خانوادگی ما کجاست؟

- هیچ چیز ندارید.

John Durbeyfield paused. 'And what should I do about it, sir?' 'Oh, nothing. It's a fact of historical interest, nothing more.

Good night.'

جان دوربی فیلد مکث کرد: «پس من چه باید بکنم، آقا؟»

اوه، هیچ این فقط یک مسئله تاریخی است، نه بیشتر.

شب خوش.

'But you'll come and have some beer with me, Parson Tringham?'

ولی می آید و با هم کمی نوشیدنی بنوشیم؟

'No, thank you, not this evening, Durbeyfield. You've had enough already.' The parson rode away, half regretting that he had told



Durbeyfield of his discovery.

نه متشکرم، امشب نمی شود، دوربی فیلد. قبلاً به اندازه کافی نوشیده‌ای. کشیش راه افتاد در حالیکه از افشای کشف خود به دور بی فیلد تا حدی پشیمان بود.

Durbeyfield walked on a few steps in a dream, then sat down with his basket. In a few minutes a boy appeared. Durbeyfield called to him.

دوربی فیلد در این رؤیا گام برداشت، سپس با سبدش نشست. چند دقیقه بعد پسری ظاهر شد. دوربی فیلد او را صدا زد.

'Boy! Take this basket! I want you to go and do something for me.'

پسر! این سبد را بردار! از تو می‌خواهم بروی برایم کاری انجام دهی.

The boy frowned. 'Who are you, John Durbeyfield, to order me about and call me "boy"? You know my name as well as I know yours!'

پسر اخم کرد. «جان دوربی فیلد! من هستی که به من دستور می‌دهی و مرا «پسر» صدا می‌کنی؟ تو اسم مرا می‌دانی و من هم اسم تو را!»

'Do you, do you? That's the secret! Well, Fred, I don't mind telling you that the secret is that I'm one of a noble family.' And Durbeyfield lay back comfortably on the grass.

- راستی، اینطور است؟ راز همینجاست! خب، فرد، خیال ندارم این راز را که من فردی از خانواده اشراف هستم به تو بگویم. و دوربی فیلد آسوده روی چمن لم داد.

'Sir John d'Urberville, that's who I am. And I've got the family seal to prove it!'

- سر جان دوربرویل من هستم و من مهری دارم که این را ثابت می‌کند!

'Oh?'

'Now take up the basket, and tell them in the village to send a horse and carriage to me immediately. Here's a shilling for you.'

- اووه؟